

نشست نود و هفتم - مریم سوره عاشقان خدا

بسم الله الرحمن الرحيم

شما حسن سواستفاده را از ارائه یاد گرفتید؛ از این به بعد من نباید بگذارم شما ارائه بدهید. چون ارائه می دهید و همه چیزی که من می خواهم بگویم را می گویند، بعد هم سوال می پرسید. آن وقت من مجبور می شوم بروم یک چیز دیگری بگویم، چه کاری است؟! خودم ارائه می دهم و خودم همین ها را می گویم، آخرش هم سوال نمی پرسم.

من طبیعتاً از این نکاتی که خانوم ابراهیمی از بیان علامه طباطبایی رحمت الله علیه اشاره کردند، باید استفاده کنم. شروع کنیم همین قسمت اول سوره را خواندن؛ حالا یک بار دیگر این قسمت اول سوره را می خواهم با هم مرور بکنیم. آیه به آیه اش را فرمودند، کار ما ساده شد و لازم نیست آیه به آیه اش را معنی کنیم. ولی یک بار دیگر روایت این آیه به آیه را با همدیگر بشنویم تا برسیم به آن سوال که اساساً چه فرقی می کند حضرت زکریا و یحیی؟ اصلاً خدا چه می خواهد بگوید؟ شاید اصلاً خدا می خواهد یک چیز دیگری بگوید. بعد ببینیم که چی رقم می خورد انشاءالله. من می خواهم قرائت آیه به آیه سوره را با قرائت آقای مشاری العفاسی بگذارم که آیه ها رو با یه دقت خیلی خوبی قرائت کرده است؛ آیه ای که خدا صحبت می کند با آیه ای که حضرت زکریا صحبت می کند، با لحن های متفاوت خوانده شده است.

دست‌های اول آیات سوره را یک بار بشنویم، می خواهم به روایت دیگری برایتان بخوانم. قسمت اول را جمع بندی کنیم تا ببینیم بقیه بحث مان چه می شود. یک صلوات ختم بفرمایید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

مروری بر سوره مبارکه مریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کهیعیص ﴿۱﴾

حروف مقطعه سوره مریم

حروف مقطعه این سوره خیلی منحصر به فرد است. جزو سوره های با حروف مقطعه کاملاً خاص و ویژه است. در موردش هم سه روایت خیلی مهم داریم که فعلاً کاری با آن ها ندارم. یک روایت، توصیف خدا است؛ یعنی گفته اند هر کدام از این حروف کدام اسم خدا است. یک روایت از پیامبر گرامی اسلام که فرمودند هر کدام از این حروف چه ویژگی ای برای شیعیان است. و یک روایت دیگر هم این را به یک ماجرای تاریخی مرتبط کرده

اند. این هم منحصر به فرد است و در حروف مقطعه ی دیگر این را نداریم که حروف ناظر به یک رخداد تاریخی باشند. مفاد این روایات برای بعدا باشد چون تا سوره را نخوانیم، این ها دانستنش خیلی فایده نمی کند. آدم باید یک بار سوره را بخواند و بفهمد، بعد برگردد و ببیند این شروع رمزآلود چرا اینگونه شده است. این برای جلسات آخر باشد.

سوره مریم، سوره ذکر رحمت

ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿٢﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ﴿٣﴾

یک نکته مهم این است که این سوره ذکر رحمت پروردگار است که خدا با بنده ای دارد آن را نشان می دهد. پس اگر از شما پرسیدند که موضوع سوره چیست؟ ذکر رحمت.

شاید لازم است یک وقتی اول این را بفهمیم که اصلا رحمت چیست که ذکر رحمت مهم باشد. خدا ماجرای رحمتش را در این سوره روایت کرده است. این سوره سوره ی رحمت است. اگر می خواستیم اسم دیگری برای سوره بگذاریم، باید می گفتیم سوره الرحمه. این سوره ی رحمت است، واقعا هم تا آخر سوره در مورد رحمت دارد صحبت می کند.

رحمت چیست؟

ما تصورمان از رحمت خیلی تصور تکراری ای است، می گوییم رحمت یعنی بخشش الهی. اینگونه نیست؛ رحمت شاید بالاترین صفتی است که ما از آن صفت با خالق خودمان مرتبط شدیم. چون رحمت یعنی افاضه ی فیض؛ از اینکه ما متولد شدیم به خاطر افاضه ی فیض است تا هر اتفاق دیگری بیفتد. یعنی از هر افاضه فیضی بهره مند یا از افاضه فیضی محروم شدیم. قصه ی تمام زندگی من و شما رحمت است، یعنی لحظه به لحظه ی زندگی انسان رحمت است؛ یا یک فیضی به آدم می رسد یا نمی رسد؛ یا فیض استفاده از آن فیض به ما می رسد یا نمی رسد؛ یا فیض نتایج استفاده از آن فیض به ما می رسد یا نمی رسد. زندگی کلا زیر مجموعه ی صفت رحمت است که از رحمانیت خدا تا رحیمیت خدا را شامل می شود. خیلی واژه ی بلندی است، همه ی اتفاقات زندگی وابسته به صفت رحمت است. از خوب و بدش وابسته به صفت رحمت است. همیشه یک فیضی نصیب بشر شده و استفاده از آن فیض، خود فیض دیگری است و نتیجه ی حاصل از آن استفاده خود فیض دیگری است و فرصتی که آن ایجاد می کند برای کار بعدی خود فیض دیگری است. و اینجوری است که انسان در این فیض علی الدوام غرق است و هیچ وقت هم نمی تواند پاسخ آن را بدهد. شما هیچ وقت پاسخ رحمت خدا را نمی توانید بدهید.

حالا ذکر رحمت، ماجرای این سوره است. اینکه رحمت چگونه می‌آید؟ چگونه جریان پیدا می‌کند؟ رحمت اولیه به انسان‌ها چه بود؟ چه کار کنند که از رحمت بهره‌مند بشوند؟ چه کار کنند از رحمت محروم می‌شوند؟ سوره‌ی مریم قصه‌ی این ماجراست؛ که خدا در داستان حضرت زکریا و بعد در داستان حضرت مریم و حضرت عیسی علیهم السلام این را قشنگ توضیح داده است. یعنی اینها داستان‌های این موضوع اند که نمونه‌اش را در ادامه می‌بینیم.

داستان حضرت زکریا

چه زمانی داستان حضرت زکریا را دارد روایت می‌کند؟ آن موقعی که فریادی خفته خطاب به خدایش می‌دهد. یعنی هم فریاد است و هم آهسته است. چه چیزی زکریا را به فریاد انداخته است؟ احتمالا باید آیات بعد را مطالعه کنیم و ببینیم که او از چه چیزی به فریاد افتاده که دارد در خلوت خدای خودش را صدا می‌زند ولیکن آرام. یعنی صحنه‌ای است فقط بین زکریا و پروردگارش. مثل خیلی وقت‌ها که ممکن است برای من و شما این اتفاق بیفتد که در خلوتی با خدا به همچین حالتی برسیم. ولی این مهم است که حضرت زکریا چی شده که به این وضعیت رسیده است.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٤﴾

اولین چیزی که حضرت زکریا می‌گویند وضعیت خودشان است. می‌گویند من سن و سالم رفته بالا؛ یعنی مشکلشان که سن و سال نیست که، یعنی ایشان اول خواسته را نمی‌گویند، وضعیتش را می‌گویند که خدایا ببین این وضعیت بیچارگی من است، انسانی بیچاره هستم. بیچاره بودن یعنی چاره‌ای ندارم.

و البته به دعا پرودگارم شقی هم نیستیم؛ یعنی اگر کسی هر موقع در زندگی احساس کند که دیگر جایی برای خواندن خدا نیست، این عین شقاوت است. نه اینکه «به دعای ریم شقی نیستیم» به این معنی نیست که انتظار دارم مشکلم حل بشود، نه یعنی در هیچ حالتی دست از خواندن خدای خودم نمی‌کشم. یعنی این ماجرا باعث نمی‌شود که با خدا رابطه‌ام خراب بشود، هرگز! من حتی آن موقع که به بیچاره‌ترین حالت رسیدم در اینکه تو را بخوانم تردید نکردم، قهر نکردم، خسته نشدم، نگفتم خدا چرا من را نمی‌بینی؟ نگفتم خدا چرا حواست به ما نیست؟ نه اصلاً؛ من هرگز نسبت به دعای پرودگارم شقی نبودم.

این خیلی بد است که خواندن خدا برای موقعیت‌های خاصی باشد. اگر موقعیت خیلی سخت بود دیگر حس خواندن خدا نیاید. ما معمولاً تا یک سطح آستانه‌ای تحمل می‌کنیم، تا یک اندازه سختی را اتفاقاً یاد خدا می‌کنیم؛ اما اگر قرار باشد این سختی‌ها شدید بشود یا طولانی بشود، معمولاً در رابطه‌مان با خدا اختلال ایجاد می‌کند، قهر می‌کنیم، می‌گوییم ما را نمی‌بیند، انگار ما جزو بنده‌هایش نیستیم، احساس مسوولیت نسبت به ما نمی‌کند و ... این حرف‌ها شروع می‌کند به شکل گرفتن. در صورتی که خدا در قرآن و در این سوره ماجرای

انبیایی را برای من و شما روایت می‌کند که خیلی فراتر از سطح آستانه‌شان با مصیبت رو به رو بودند، جوری که مشکلات من و شما یک صدم مشکلات آنها نمی‌شود؛ ولی نه قهر کردند، نه ناراحت شدند، نه گفتند که خدا من را نمی‌بیند، نه گفتند چرا با ما این کار را می‌کند؟ اصلا این‌ها را نگفتند. چرا؟

سوره مریم، سوره محبت

موضوع حبّ خدا در خیلی از سوره‌ها آمده اما این سوره داستان آدم‌هایی است که عاشق خدا بودند و این خیلی بی‌نظیر است. بخش زیادی از خواصی که برای این سوره آمده به خاطر این موضوع است. سوره‌ی مریم سوره‌ی زنان و مردانی است که عاشقانه زندگی کردند. سرّش این است که خدا را خیلی دوست دارد، این چیزها که ناراحتش نمی‌کند. یعنی خیلی از تردی‌ها و لغزش‌های من و شما برای این است که آن حبّ وجود ندارد. این سوره آمده بگوید آن حبّ چگونه به وجود می‌آید؟

سوال: اول خدا ما را دوست دارد یا ما باید خدا را دوست داشته باشیم؟

حتما که اول خدا من و شما را دوست داشته که اگر او دوست نمی‌داشت، اصلا من و شما ذهنمان نمی‌رفت به سمت اینکه او را دوست داشته باشیم. نمی‌دانم چند جلسه در محضر این سوره خواهیم بود، ولی هر کس احساس می‌کند در زندگی‌اش رابطه‌اش با خدا اشکال دارد و آن محبت بین او و خدا آن‌طور که باید نیست، این سوره درمان اختلال در محبت بین بنده و خداست. یک گریز بزنم به آیه‌ی آخر سوره:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿٩٦﴾

این سوره، سوره‌ی ریختن محبت است. «ودّ» اعلا درجه‌ی محبت است. وقتی محبت اینقدر داغ می‌شود که به شریان حیات آدم وابسته می‌شود، به آن ودّ می‌گویند؛ فرق ودّ با محبت این است. محبت دوست داشتن است؛ اما ودّ، آن چیزی است که برایش می‌میریم. برای همین می‌گویند: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». آدم نسبت به قُربای رسول خدا باید مودّت داشته باشد؛ فقط محبت کافی نیست، مودّت می‌خواهد. اعلا درجه‌ی محبت، ودود یعنی از محبت آکنده است.

این سوره، سوره‌ای است که محبت به خدا را به مودت به خدا تبدیل می‌کند. یعنی عشق به خدا را جوری می‌کند که آدم حاضر می‌شود برای خدا جان بدهد. اصلا لحظه به لحظه قلبش می‌خواهد از قفسه‌ی سینه‌اش بیرون بزند.

می‌توانید با این روایت این سوره را بخوانید؛ روایت آدم‌هایی که اینگونه زیستند، اینگونه نگاه کردند، اثری که در عالم گذاشتند، چه می‌شود که آدم‌ها اینگونه می‌شوند؟ چه می‌شود که آدم‌ها اینگونه نمی‌شوند؟ آن جایی

که می‌رسد تا وسط‌های سوره و می‌رود در داستان آدم‌هایی که آن‌طوری نمی‌شوند، یک روضه‌ای برپا می‌شود. خیلی‌ها هستند که به این حالت نمی‌رسند؛ این را می‌گوییم که به قول خانم ابراهیمی بعداً خودتان سوره را بخوانید.

محبت وراثتی نیست!

سوره می‌گوید بعضی‌ها ذریه‌ی این آدم‌های عاشق بودند، ولی از این عشق هیچی به آن‌ها نرسید. چرا؟ آن‌جا می‌گوید: «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ»، شرحش بماند برای بعد. اینجوری نیست که آدم‌ها این محبت را از اجدادشان به ارث ببرند، نه؛ این به ارث بردنی نیست.

این که حضرت علامه تاکید دارند نبوت به ارث نمی‌رسد؛ چون نبوت از جنس علم، معرفت و محبت است که به ارث نمی‌رسد، طرف باید خودش در خودش به وجود بیاورد و با خون منتقل نمی‌شود. ای بسا فرزند انبیای الهی که قطره و شمیمی از این عشق به او نمی‌رسد و ای بسا کسی فرزند انبیای الهی نیست ولی از چنین عشقی آکنده می‌شود. این چیزها به ارث نمی‌رسد و باید برایشان زحمت کشید. برای اینکه این محبت‌ها در آدمی به وجود بیاید، آدمی باید خون جگر بخورد. خیلی صحنه‌ها در زندگی باید بیاید و برود تا چنین آتشی در دل آدمی شکل بگیرد.

مدل حقیقی محبت در سوره مریم

این هم نیست که فکر کنید آتش محبت از این آتش‌های بنزینی است؛ ادا و اطوارهای عشق زمینی ندارد که این‌ها عشق نیست و غلیان شهوت است. ویژگی آدم‌های عاشق خدا در این سوره هست؛ اتفاقاً خیلی اهل داد زدن نیستند. داد زدن کار ماست که اهل نمایش هستیم؛ وگرنه محبت این ادا و اطوارها را ندارد.

همه این حرف‌هایی که در مورد این سوره و محبت و عشق می‌شنوید، می‌توانید همه را جمع کنید و به مجلس اباعبدالله الحسین ببرید و بگویید عشق به امام حسین چه قواعدی باید داشته باشد. اگر کسی خواست مدل حقیقی محبت به اباعبدالله الحسین را از مدل غیرحقیقی آن تمایز دهد، یکی از جاهایش در قرآن این سوره است که بیان می‌کند آن کسی که عاشق امام حسین باشد با آن کسی که صرفاً ادعا می‌کند یک محبتی دارد چه فرقی می‌کند.

یک بار روایتش را برایتان خواندم: «هنگامی که مأمون ولایت عهدی را بر عهده امام رضا (علیه السلام) قرار داد، خادم آن حضرت بر ایشان داخل شده و اجازه گرفته و عرض کرد: جمعی از مردم در پشت در اجازه ملاقات می‌خواهند و می‌گویند ما شیعه علی (علیه السلام) هستیم... امام به آنان اجازه ملاقات ندادند؛ روز دوم، سوم و تا دو ماه پشت سر هم هر روز آمدند و در این مدت حضرت اجازه ملاقات ندادند. روز آخر که شد

آنها به خادم گفتند: به امام بگو: اگر ما به دیار خود برگردیم و بگویند دو ماه در طوس بودید آیا حضرت را زیارت کردید یا نه؟ اگر بگوییم: اجازه ملاقات ندادند، دیگر آبرو نخواهیم داشت. خادم، گفته آنان را به حضرت عرض کرد و حضرت اجازه ملاقات دادند. بعد از ورود، حضرت به آنها اجازه جلوس ندادند، آنها عرض کردند: ای پسر رسول خدا ما چه کرده‌ایم که شما با ما چنین می‌کنید؟! حضرت فرمودند: شما خود را شیعه علی(ع) می‌دانید، در حالی که [شیعه علی، امام حسن و حسین(علیهم السلام)، ابوذر، سلمان، مقداد، عمار و محمد بن ابی بکر هستند که فرمان‌های حضرت علی(علیه السلام) را مخالفت نکرده [و اموری را که نهی کرده، مرتکب نشده‌اند؛ در حالی که شما در بیشتر اعمالتان با امام مخالفت می‌کنید و در بسیاری از فرایض و در حق برادران دینی‌تان کوتاهی و سستی می‌کنید و در جایی که تقیه واجب است، آن را ترک کرده و در جایی که تقیه واجب نیست، مرتکب می‌شوید]. پس اگر بگویند ما دوستدار و محب او و دوستدار دوستان او و دشمن دشمنان او هستیم، من شما را در این گفتارتان انکار نمی‌کنم. [آنها عرض کردند: ما توبه می‌کنیم، وقتی این را گفتند، حضرت به خادم دستور فرمودند که آنها را اکرام کند].»

حواستان باشد آن کس که می‌میرد برای ما و شیعه است، شکش جور دیگری است. این نیست که جیغ و داد می‌کنم، پس شیعه هستیم. عاشق بودن کار دارد، پرورش، سوختن و کلی زحمت کشیدن می‌خواهد.

این سوره، سوره آدم‌هایی است که می‌توانند ادعا کنند: «ما شیعه هستیم! و عشقی داریم که برایش می‌میریم!». از این نظر خیلی سوره شگفت‌انگیزی است. این را گفتم تا هم شما را به خواندن سوره تا جلسه بعدی ترغیب کنم و هم به شما بگویم که سوره پر تب و تابی است. بعد که روایت‌های سوره را برایتان بخوانم می‌بینید که چقدر امام حسین (ع) در این سوره نقش دارد؛ ماجرای اباعبدالله به روایت سوره مریم که انشالله بعداً به آن می‌رسیم.

دعای حضرت زکریا

حضرت زکریا که می‌گوید: من بی‌چاره‌ام؛ اما بیچارگی‌ام دلیل نمی‌شود در خواندن تو لحظه‌ای تردید کنم. بعد می‌گوید دغدغه‌اش چیست:

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿۵﴾

حضرت زکریا نمی‌گوید بچه می‌خواهم؛ اصلاً همچنین جمله‌ای نگفته است. می‌گوید که ما یک مسیری را آمده‌ایم، کاری راه انداخته‌ایم، پرچمی را بلند کرده‌ایم، یک چیزی را ساخته‌ایم و نگران هستیم این بعد ما ادامه پیدا نکند و پرچم روی زمین بیفتد؛ لذا ما از تو ولی می‌خواهیم، نمی‌گویند من غلام، ولد یا ابن می‌خواهم که ممکن است این‌ها هم باشد. معلوم می‌کند اگر فرزند هم می‌خواهد، چرا فرزند می‌خواهد. نمی‌گوید یک فرزندی که نبی بشود، حرف حضرت علامه درست است؛ ولی فرزندی می‌خواهد که میراث‌دار این

جریان بشود. اشکالی ندارد ارث به این اطلاق شود که مالش، بنا و ساختاری که درست کرده است را نگه دارد. مثل نسل آینده که میراث دار نسل گذشته خود می شوند. مثل من و شمایی که می گویم ما میراث دار خون شهدا هستیم، به این معنی نیست که شهادت با ارث به ما منتقل می شود؛ آن ها یک بنایی را بنا کرده اند که ما وظیفه داریم میراث دارشان باشیم و آن را نگه داریم.

حضرت زکریا ولی می خواهد و نه فرزند؛ این برای همه کسانی که می خواهند بچه دار شوند یا شدند مهم است. غرض انبیا هیچ وقت ولد نبوده است، نه اینکه ولد داشتن اشکال دارد یا ولد نمی خواهد؛ ولی اگر ولد می خواهد برای این است که یک بنایی را برای توحید بلند کرده است و نمی خواهد آن بنا روی زمین بیفتد. چون از اول فرزند را برای این می خواهد؛ بعدا اگر فرزندش در عنفوان جوانی بخواهد برود و برای این دین شهید بشود، دست و پایش نمی لرزد و حتی خودش راهی اش می کند. می گوید: من اصلا از اول تو را برای همین می خواستم. همین طور هم می شود، یحیی (ع) جلوی پدرش به شهادت می رسد.

یحیی (ع) میراث دار پرچم توحید

یحیی (ع) جلوی پدرش به شهادت می رسد، یعنی یحیی میراث دار پرچم توحید نشد؟ میراث داری به آن نیست که بچه بعد از پدر باشد، آن پرچمی که به دست یحیی دادند به بهترین شکل می گیرد؛ جلوتر هم می گوید: « خذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ». اصلا یکی از واژگان ارث در قرآن، ارث بردن کتاب است که داریم: «اورثنا الكتاب»؛ نسل بعدی کتاب را از نسل قبلی به ارث می برند و یکی از موارد ارث کتاب است. مثل اینکه پیامبر گرامی اسلام قرآن را به ارث گذاشتند برای نسل های بعدی؛ این کتاب رسید، نسل بعدی حالا اقامه اش دست تو است. بعد چندین نسل الان به من و شما رسیده است؛ من و شما میراث داران کتاب هستیم. این کتاب نسل به نسل به ارث رسیده است تا من و شما اقامه اش کنیم.

حضرت زکریا یک کسی را می خواست که کتاب خدا را اقامه کند، دغدغه اش از فرزند این است. یک دغدغه بیشتر ندارد، آن هم توحید است و اینکه نام خدا در عالم برده شود. اگر هم فرزند می خواهد، فرزند را برای اسم خدا می خواهد. دوره پیری انسان بالاخره می گذرد و به هرشکلی زندگی اش را تمام می کند، مهم نیست. بدتر از حضرت یعقوب که نیست، نهایتا از شهر بیرون می رویم و یک گوشه ای در زیر آسمان خدا زندگی مان را می گذرانیم. ما هیچ کدامان به این حد هم نمی رسیم؛ انبیا جرعه مصیبت را تا انتها سر کشیده اند و قطره ای هم برای من و شما نگذاشته اند. مهم برای زکریا این است نکند یک روزی بیاید و کسی اسم خدا را نبرد چون من عاشق نام تو هستم.

روضه قرآنی حضرت علی اکبر

این که چقدر این صحنه ها روضه ماجرای گفتگوی حضرت اباعبدالله با حضرت علی اکبر هست، بماند. اگر کسی خواست روضه علی اکبر از روی آیات قرآن بخواند باید به آیات ابتدایی سوره مبارکه مریم رجوع کند. چه می شود بچه ای مثل یحیی شگفت انگیز، استثنائی و در نهایت عشق و دلدادگی باشد، بعد پدرش خودش او را به میدان بفرستد؟

حضرت زکریا همین کار را کرد و خودش حضرت یحیی را به میدان فرستاد و یحیی شهید شد آن چنان که حضرت اباعبدالله الحسین شهید شد و سر از تنش جدا کردند. این رابطه های عاشقانه ای که در روضه ها می شنوید، مدل قرآنی و کارخانه اش اینجاست که بقیه از روی آن فرآوری شده اند.

يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿٦﴾ يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾

حضرت زکریا این را خواست، خدا هم به زکریا فرمود: باشد، یک غلام به تو می دهیم؛ آن ولی ای که خواسته ای، در قالب فرزند به تو می دهیم. فرزندی به تو می دهیم که اسمش یحیی است؛ اسمش زنده کننده و حیات بخش است. او را با خصایص و خصایلی می دهیم که احدی قبل از او شبیه آن نباشد؛ یعنی یک دست گل بی نظیر به تو می دهیم چون تو این قدر دغدغه توحید داری.

آیا نبوت به ارث می رسد؟

نبوت به ارث نمی رسد، ولی اقتضای نبوت تحت تاثیر ارث است. مثلاً وقتی خدا می خواهد به کسی نبوت بدهد، او باید در نهایت سلامت معنوی و طهارت باشد. یکی از عواملی که در معنویت و طهارت اثر دارد، نطفه، مادر و بارداری است؛ لذا این طوری نیست که نبوت به ارث برسد اما بخشی از ویژگی های نبوت وابسته به ارث هست. اینکه می گوییم: «فی اصلاّب شامخه و الارحام المطهره»، یعنی بالاخره نبوت و ولایت پاکی ویژه ای می خواهد که بخشی از آن با ارث منتقل می شود.

حضرت زکریا هم چون این قاعده را می داند، می گوید که ما این قابلیت را برای فرزند دار شدن نداریم ولی از جانب تو ولی می خواهیم؛ از دعایش هم بر نیاید که این ولی حتما فرزند من باشد، اما خداوند می گوید به صورت فرزند به تو می دهیم.

دلیل تعجب انبیا و اولیا از پدیده های خارق العاده

ادامه اش اینطور است که حضرت زکریا تعجب می‌کنند، تعجبشان هم درست است. فکر نکنید انبیا نباید تعجب کنند. تعجب به معنای انکار نیست. تعجب به این معناست که الان بالاخره اهل بیت هم شما بیاورید، یک اتفاق خارق العاده بیفتد او تعجب می‌کند نه به این دلیل که فکر کند خدا نمی‌تواند! تعجبش از این باب است که خدا چرا این کار شگفت انگیز را دارد انجام می‌دهد. قاعده‌ی شگفتی‌اش به این خاطر است که چه شده است که خدا لازم دانسته صحنه‌ایی به این شکل رقم بزند؟ چون **خدا بی‌خودی خرق عادت نمی‌کند**. حتما با خرق عادت می‌خواهد یک صحنه بی‌بدیل در عالم رقم بزند. این موجب شگفتی است. لذا کسی فکر نکند شگفتی‌شان از باب این است که: «خدا تو میتونی؟! نه! این که معلوم است».

خدا برای همین در ادامه می‌گوید: «خدا برایش آسان است» که کسی فکر نکند شگفتی پیامبر از این است. نه! این شگفتی‌اش به این خاطر است که چرا خدا باید یک همچین کار خاصی را بکند؟! مثل این که برای همه ما همینطور است. وقتی یک عالم بزرگواری یک اتفاقی در زندگی شان می‌افتد که منحصر به فرد است، او هم اینطور می‌شود که یعنی چه از ما می‌خواستند چه ماموریتی در پیش است که این اتفاق خاص را رقم زدند؟ حتما یک ماموریت و رسالتی من دارم.

قَالَ رَبِّ اَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَاَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾

یک بار دیگر هم وقتی سوره‌های الر را با هم می‌خواندیم خدمتتان توضیح دادم. این که انبیا می‌گویند چرا علامت این شرایط دارد این اتفاق می‌افتد برای این نیست که فکر کند خدا نمی‌تواند. انبیا انتظار ندارند خدا به خلاف روال عادی کاری بکند. چون عبد هستند، یاد گرفته‌اند که باید بندگی و طبق نظام عالم زندگی بکنند. وقتی اتفاق خارق عادت می‌افتد، نمی‌گویند که ما حتما مورد ویژه‌ایی بودیم؛ برعکس ما. ما تا یک اتفاق خاص می‌افتد، یعنی همین که سوار ماشین می‌شویم چهار تا چراغ پشت سر هم سبز می‌شوند می‌گوییم احتمالا به خاطر نماز شب دیشب بود! نه آقا جان! چهار تا چراغ همینطوری سبز شده‌اند؛ ما زود بر میگردانیم به خودمان.

نکته‌ای که از حضرت علامه فرمودند این است که حضرت زکریا اصلا فکر نمی‌کند موجود خاصی است که باید برایش کار خاصی بکنند. او مطمئن است وقتی کار خاصی می‌کنند، یعنی زکریا یک ماموریت خاص! او فکر نمی‌کند من خاص هستم! او هرگز از بندگی بیرون نمی‌آید. انقدر از بندگی خودش را بیرون نمی‌داند که وقتی اتفاق‌های خاص می‌افتد برایش مهم می‌شود که مطمئن شود وحی است. یعنی خودش را بری از خطا نمی‌داند. در خلوت با خدا دارد صحبت می‌کند، فکر نمی‌کند از القای شیطان بری است.

آنوقت ما! همچنین یک چهل روز دعای عهد بخوانیم، از فرداش احساس می کنیم هر چه به ذهنمان می رسد وحی است. خواب می بینیم، انتظار وحی داریم. راه می رویم به دلمان می افتد، احساس می کنیم وحی است. آقا این خبرها نیست! آن ها که انبیای الهی بودند، چون می دانستند بشر هستند، تا آخرین لحظه زندگی خودشان را از القای شیطان بری نمی دانستند. یعنی آنقدر حواسشان به خودشان بود که آقا من بشرم! من مگر چه کسی هستم؟ من یک بنده بیچاره ای هستم که هیچ چاره و هیچ توانمندی هم ندارد! اگر هم یک عبادتی از من سر زده است، فضل الهی بوده است. من که چیزی ندارم.

حضرت یوسف بود که آنهمه صحنه های شگفت انگیز داشتند گفتند: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ». بعد هم گفت خدایا اگر می شود، فقط صالح از دنیا بروم. بابا یوسف تو دیگر چرا؟ تو که آن همه صحنه شگفت رقم زدی! این بشر است؛ اگر هم یوسف یک صحنه هایی رقم زد و توانست یک کارهایی بکند، خداوندش به دو دستش نگه داشته است! او خودش را گنده نمی کند. او زار زار گریه می کند و مضطر می شود که تا آخرین لحظه زندگی خدایا من را نگه دار.

ابراهیم (ع)، پیامبر خدا(ص) و حضرت زکریا هم همینطوری دعا می کند. بشر است! می گوید: خدایا من بشر و آدم ناتوانی هستم؛ اولاً وقتی اتفاق اینجوری می افتد، به من ربطی ندارد، من که فضیلتی ندارم، تو می خواهی در عالم یک کارهایی بکنی. بعد برایش مهم می شود که مطمئن بشود این الهی است؛ چون برای زکریا این معنی ماموریت است. زکریا (ع) از همان موقعی که یحیی به طور ویژه متولد شد، فهمید که با این یحیی قرار است اتفاق بسیار عظیمی بیفتد؛ یعنی زکریا از همان موقع فهمید که باید این یحیی را یک روزی مصیبت زده و سر از تن جدا ببیند، نه اینکه بله مزد سالها عبادتشان را گرفتیم و خدا به ما بچه داد. او اصلاً در این فازها نیست، مست خداست. او از این ماجرا فهمید که یک ماموریت مهمی در مورد یحیی دارد و برایش مهم شد که این ماموریت را مطمئن شود ماموریتی الهی است و پای این ماموریت بایستد. مثل حضرت ابراهیم(ع) که مطمئن شد ماموریت الهی است در این که فرزندش را ذبیح ببیند، بعد که مطمئن شد رفت به ماموریتش عمل کرد. این قصه در انبیا مثل این که همینطور رواج دارد که فرزندانشان را ذبیح ببینند.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)

حضرت زکریا، سه روز نتوانست با کسی صحبت بکند؛ یعنی نشانه خدا این بوده که سه روز فقط با خدا می توانست صحبت کند، تکلمش فقط در ارتباط با خدا فعال بود. در ارتباط با مردم تکلم نداشت، مگر به رمز می توانست یک چیزی را منتقل کند. در تمام آن مدت: «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» صبح و شب در حال تسبیح خدا بوده است، آن هم به وحی الهی.

فکر نکنید این آیه‌ها فقط آیه‌های عاشقانه اند، نه این حیثیت جنگی دارد. از محراب و محل حرب به سمت قومش می‌آید؛ یعنی زکریا ماموریت جنگی دریافت کرده است. اساسا رابطه مودت و عاشقانه با خدا در میدان‌های قتال خودش را نشان می‌دهد. زکریا دارد برای ماموریتی از جنس قتال آماده می‌شود.

ادامه داستان حضرت زکریا را بعد از استراحت به آن می‌پردازیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم